

در طواف نساء

به زبان اسطوره، اینجا روزگاری مزار هاجر بوده،
مادر همه‌ی اسماعیل‌های تاریخ، مادر همه‌ی تبعید
شده‌ها، مادر همه‌ی آنها که به اشتیاق نوزایی در
پیرامون این خانه، چرخیده‌اند و در یک کلام مادر
آزادی!

سرزمین منا، امروزه برای خود شهری شده است، تقریباً متصل به مکه. پس از انجام
مناسک و بیرون آمدن از احرام، تنها یک کار دیگر در پیش بود، بازگشت به مکه و آخرین
طواف. در این حال و هوا، یادم از روزگار کودکی‌ام می‌آید. پیش از رسیدن نوروز یک
حمام مفصل، ر اولین روز سال هم لباس‌های نو می‌پوشیدیم، کفش‌هایی که پدر، تازه
برایمان سفارش داده بود به پا می‌کردیم، پیش از آن یعنی یکی دو هفته مانده به نوروز،
مادر با یک خانه تکانی اساسی به نو کردن خانه و شست و شوی فرش و تمیز کردن
اتاق‌ها می‌پرداخت. صبح روز عید، هوای تازه‌ی بهار، کفش و لباس نو، همه جا تمیز و
شفاف، خویشاوندانی که پیش از این کدورتی با هم داشتند همه به صلح و آشتی، خندان
و شاد، و ما کودکانی که انگار تازه چشم به جهان زیبای آشتی گشوده‌ایم.

باید به مکه باز گردیم برای آخرین دیدار با هاجر؛ آخرین طواف. انگار در این طواف
وداع، حرف‌هایی هم در دل مانده که باید به هاجر بگویم. مثل کودکی که لباس نو پوشیده
و عازم سفر است و حالا برای خداحافظی به نزد مادر می‌شتابد. ابراهیم و اسماعیل هم
آمده‌اند. مگر نه این است که این آخرین دیدار را طواف نساء هم گفته‌اند؟

عجیب است، حالا چشمم به این خانه که می‌افتد، بسیاری چیزها به گونه‌ای دیگر به

یادم می‌آید. اینجا که روزگاری مزار هاجر بوده، مادر همه‌ی اسماعیل‌های تاریخ، مادر همه‌ی تبعید شده‌ها، مادر همه‌ی آنها که به اشتیاق نوزایی در پیرامون این خانه، چرخیده‌اند و در یک کلام مادر آزادی!

برایم عجیب بود که چرا از نام بیت‌العتیق در سوره‌ی حج، تنها هنگامی یاد شده که زائر مناسک خود را به‌تمام رسانیده است. اما حالا که می‌بینم «عتیق» یعنی آزاد شده. یادم از هجرت هاجر می‌آید که از اسارت تا آزادی راه آمده است. «عتیق» یعنی آزاد شده؛ اعم از آنکه آن آزاد شده زن باشد یا مرد، غلام بوده باشد یا کنیز. هم‌چنین «عتیق» یعنی گرمی، بزرگوار، شریف، اصل و برگزیده و ناب. مرد یا زن آزاد شده از آن جهت گرمی و بزرگوار است که شایستگی آزادی را داشته است.

به یاد می‌آورم که ما هم از راه دوری آمده‌ایم، از هزاره‌های پیش، از روزگاری که به صورت گله‌های انسانی در جنگل‌های دور تاریخ می‌زیستیم، نزدیک‌تر اگر بگویم شاید از بازارهای برده‌فروشی در بغداد و ری و نیشابور و بلخ آمده باشیم. بی‌هوده است اگر در جست‌وجوی اصل و نسبی آزاده برای خود باشیم. ما از روزگاران اسارت می‌آییم، در راه که می‌آمدیم پس از رنج‌های بسیار توانستیم به اسارت خویش آگاه شویم. داستان روزگاران برده‌داری و برده‌فروشی، داستان خودمان است. داستان هاجر کنیز آزاد شده، داستان زنان و مادران خودمان است. بگذار یهودیان برای خود اصل و نسبی رها از اسارت تصور کنند، اما شرف و بزرگواری در این نبود که آدمی اصل و نسب دار باشد، در این بود که راه دراز و پر پیچ و خمی از اسارت تا آزادی را طی کرده باشد. نام «بیت‌العتیق» با مفهوم آزادی همراه است، با سرنوشتِ هاجر نیز گره خورده است و بسا که حج و هاجر (مهاجرت‌کننده) و «بیت‌العتیق» بازتاب یک واقعه‌ی سترگ در تاریخ تحول بشری بوده و خواهد بود.

«عتیق» معانی دیگری هم دارد. چیزی کهن و قدیمی که در گذر ایام نه تنها فرسوده نمی شود بلکه هم چون شراب کهنه، ناب تر و گزیده تر هم می شود. هرچه زمان می گذرد و هر اندازه که آدمیان به هوشیاری و دانایی بیشتری بالغ می شوند، مفهوم آزادی نیز ناب تر و گزیده تر می شود.

«بیت العتیق» خانه ای است برآمده از شرف و آزادگی و آزادی؛ یا خانه ای که به ستم برنیامده است. هم چون اهرام مصر زیر ضربات شلاق و خون بنا نشده است؛ این خانه که با قلب زائر یگانه می شود، برای آسایش هیچ سلطان و جباری نیست، بلکه جایی است برای گرد آمدن مردم در کنار هم، قلبی است به مانند صحرا که حتی انواع جان دار و گیاه را در خود گرامی می دارد. در این جا حرمت جان مورچه ای از هیبت سلیمانی کمتر نیست. هیچ کس در این جا گرسنه نباشد تا به خاطر نان، دیگری را مدح و ثنا گوید. هیچ کس مرید و بنده و رعیت و حتی کارگر دیگری نیست تا برای رضایت خاطر ارباب، خود را کوتاه تر از آنچه هست بنماید.

با آن اعمال نمادین و آغاز چرخش و طواف از نقطه ی حجرالاسود، زائر می تواند دریابد که همه از یک زهدان، از یک مادر و از یک طبیعتِ مشترك به این جهان آمده اند و دریابد که خود نیز مانند همه ی جان داران دیگر از مادری به نام زمین زاده شده است و زمین که مادر همه ی زندگان است، فرزندان خود را دوست دارد و مدام در تلاش است تا شهد و شیر خود را به آنان ارزانی کند.

برای زندگی در این گیتی، چه تفاوتی هست میان آدم و گیاه و جانور؟ پس هیچ کس، دیگری را نترساند، امکانات زندگی برای همه ی فرزندان زمین مهیا است، حتی آنان که ایمانی به خدا و روز بازپسین ندارند از متاع زندگی در این وادی محروم نخواهند بود. و به

سبب ایمان نیاوردن به خدا و روز بازپسین نمی‌توان نعمت زندگی را برای آنان حرام و ناروا شمرد. این از ویژگی‌های هر مادری است که به همه‌ی فرزندان‌ش عشق بورزد. چه آن‌که باهوش‌تر باشد یا کم‌هوش‌تر، زیباتر باشد یا زشت‌تر.

به تعبیر دیگر، اگر از ویژگی‌های مادر، آن است که کاری به زشتی و زیبایی فرزندان‌ش ندارد و همه را در دامان خود به مهر می‌نوازد. هیچ‌کس اجازه‌ی آن را ندارد که چیزی را بر دیگری تحمیل کند؛ حتی به نام دین و خداوند. هرکسی خود مسوؤل به ثمر رسانیدن خویش است. در ازدحام جمعیتی که لبیک کنان خدای آفریننده را می‌خوانند هیچ امیری و جباری قدرت سلطه‌ی بر دیگران را نخواهد داشت. زیرا که هیچ‌کس مالک دیگری نیست. اما دریغ..... یادم از زنان ستم‌کشیده‌ی افغانستان و ایران و دیگر سرزمین‌های دور و نزدیک می‌آید که هر کدام می‌توانستند برای خود هاجری باشند و نیستند. شاید هم هستند و من نمی‌دانم...

برگرفته از کتاب: [حج، از مناسک نوزایی تا فرایند فردیت](#)